

«درماندگی» روشنفکران کشور در غلبه بر بحران افغانستان

پیشگفتار: افغانستان به مثابه یک کشور جنگ زده، آسیب پذیر و دربند تضادهای اقتصادی- اجتماعی درون مرزی، در یک محیط پرستیزمنطقه ای و در تباین «جهانی شدن پسا امریکا» در یک «دایره اهریمنی سیاسی- اجتماعی» سخت گیر افتاده است. در این «حالت احتضار»، که کشور اضافه از یک «پادزهر زودگذر» نیازمند است، نقش «روشنفکران» کشور بیشتر از گذشته های سوال برانگیز، موضوع بحث قرار میگیرد.

اینکه آیا «روشنفکران» کشور میتوانند که سرزمین هندوکش را از این گرداب سیاسی برهانند، معضل است بس دشوار. ضیاءالدین صدر چگونه این معضل را با داکتر سید موسی صمیمی در میان گذاشته است.

ضیاءالدین صدر:

مطلع صحبت را با مفهوم روشنفکری و کار روشنفکری آغاز می کنیم، به طور خالصه اگر تعریفی از «روشنفکران» و رسالت وی بیان کنید برای آغاز بحث مفید خواهد بود.

سید موسی صمیمی:

نخست از همه بایست در مورد بکار برد مقوله «روشنفکر» به یک «سو تفاهم گسترده» در جامعه افغانی اشاره کرد. این امر زمانی که از «روشنفکر» سخن به میان می آید، در کشور ما اکثراً با «دانشجویی و دانشگاهی» و یا سادهتر با «داشتن سواد» یکسان خوانده میشود. ماهیت روشنفکری را - طوری که دانشمندان گذشته در شرق و غرب به این باور بوده اند - بایست در «روشن اندیشی، تعهد اجتماعی و در اخیر در انسان باوری» سراغ کرد. به این ترتیب همه کسانی که با القاب آکادمیک آراسته باشند، ولی در عین حال فاقد «باورهای دانایی و خردگرایی» باشند، و از همه مهمتر با رهروان همکاسه باشند که فاقد «تعهد اجتماعی» میباشند، این اشخاص در ردیف «روشنفکران» شمرده نمیشوند. بابیان استعاره به «منطق الطیر»، این اشخاص به «زنبورهای» می مانند، که تلاش دارند تا در شامگاه سیاسی با داعیه عشق به «شمع» در صف «پروانه ها» قرار گیرند. ولی در نخستین تجربه عملی - نظر به آنکه جوهرشان غش دارد - درازای آنکه در «روشنایی شمع» جان بازی کنند، در «خجلت تاریکی» از «پر و پا» می افتند؛ گویا مشی روشنفکری سیاسیشان افشا و الگوی رفتاری آنها روشن میگردد.

نظر به همین مشخصات «روشن اندیشی، تعهد پذیری و انسان محوری» است که واکنش «روشنفکر» - با حرکت از روابط حاکم عینی در جامعه - در نوآوری، تحرک و شور نسبت به دگرگونی و دوری از گذشته گرایی سنتی و جزم گرایی سیاسی تبارز میکند. بر پایه همین معیارها رسالت «روشنفکران» به مثابه «مغزهای متفکر جامعه» - دست کم در همین برههء پر گسست تاریخی کشور - در توانایی آنها در راستای «زمینه سازی، ترویج و گسترش فرهنگ صلح عادلانه» تشخیص میگردد. انتظار می رود که «روشنفکران» به مثابه «عناصر آگاه» ، «هوشمند» و «وجدان بیدار جامعه» در فرایند سیاسی- اجتماعی کشور از طریق راهیابی تحکیم صلح و امنیت به سوی پیاده کردن نظام قانونمند دموکراسی، آزادی، عدالت اجتماعی و انکشاف متوازن سمتی نقش کلیدی بازی نمایند.

صدر:

شما از دانشمندان شرق و غرب یادآوری کردید که در مورد مقوله روشنفکری «گفتنی های» دارند. اگر در این مورد توضیحات بدهد.

صمیمی:

ما نخست از همه در سده نوزدهم در اروپا پیام «مانیفست روشنفکران» در فرانسه را به خاطر می آوریم. در این مرام نامه به مثابه واکنش علیه بیدادگری، بیش از یکصد تن از روشنفکران به بی عدالتی دادگاه آن زمان انگشت انتقاد گذاشتند و از این طریق افکار عمومی جامعه را سخت تحت تاثیر قرار دادند. البته که این مرامنامه، در عین زمان جوهر گفت وگوها و مباحث روشنفکری را تمثیل میکرد که در فرایند «عصر روشنیایی» از صدها سال به اینسو، قشر آگاه جامعه علیه بیدادگری و اقتدارگرایی در سمت دهی افکار سیاسی- اجتماعی به راه انداخته بود. یک طیف گسترده روشنفکران اروپایی - اگر از گذشته های یونان باستان چشم پوشی کنیم - با بافت فکری استوار بر خردگرایی دربرگیرنده این قشر خوانده شده میتواند. از جمله می توان از این «پیشتانزان» روشنفکری نام گرفت: فرانسویس بیکن، رنه دکارت، باروخ اسپینوزا، جان لاک ، ولتر، ژان ژاک روسو، منتسکیو، هگل و مارکس.

و اما در شرق زمین: زمانی که اروپا هنوز هم در بند خرافات پسندی، روابط کهنه اجتماعی و رژیم های باستانی قرون اوستایی «شتلق» میزد، یعنی صدها سال قبل از اینکه آیین روشنفکری در اروپا جوانه بزند، ما در شرق زمین شاهد تحرک و خیزشهای چشمگیر روشنفکری هستیم. ازجمله ابونصر فارابی، ابوعلی سینا، ابن زکریای رازی و ناصر خسرو قبادیانی بلخی، چهره های تابناک روشنفکری زمان محسوب می گردند؛ ستارگان که در آسمان روشنفکری، با پیشکش کردن دیدگاههای فلسفی- سیاسی از مقایسه با «همتایان» پرسروصدای غربی که بعدها سربلند کردند، از درخشش کمتر برخوردار نمی باشند. چنانچه فارابی در تعاملات سیاسی- اجتماعی «کلید سعادت» را در «آزادی اراده و گزینش خود انسان به مثابه یک عامل سیاسی-

اجتماعی» میدید. ابن سینا بهمثابه یک روشنفکر خجسته در مبارزات دشوار عقیدتی- سیاسی با جزم گرایی دینی سخت مورد خشم اقتدارگرایان زمان قرار گرفته بود. او در مبارزه علیه جزم گرایی و خرافه پسندی به اصل خرد و دانش اتکا میکرد. همچنان رازی به نوبت خود شخص متفکر و باورمند به خردگرایی بود.

صدر:

اما چه شد که برخلاف باختزمین، روشنفکران غرب در مبارزه با خرافه پسندی و اقتدارگرایی گویا، «گوی سبقت» را بردند.

صمیمی:

علل بنیادی این امر را - با وجود علل مختلف تاریخی و سیاسی - می توان در دو نکته فشرده بیان کرد: رشد روابط تولیدی ناشی از نظامهای باجگیر و در عین زمان تخریب کننده در وجود امپراتوری ها در شرق از یک سو، بروز و گسترش افکار تمامیت گرایی دینی از سوی دیگر.

امپراتوریهای شرقی، نظر به ساختارهای باجگیری ویژه خودشان، در همسری و یا در عطش گسترش نفوذ بیشتر، زیرساختهای اقتصادی همتایان تاریخی شان را فرو ریخته و در نتیجه برخلاف هدف کلی شان، این امر منجر به کاهش باج و خراج گردیده، جامعه پویای تولیدی خود را، از جمله در رابطه با روابط تجاری با سرزمینهای دور از دست داده است. در نتیجه ما شاهد تبااهی ها، ورشکستگی ها و دوباره آبادانی های تاریخی هستیم. نکته دوم بروز نظریه پردازان سلفی، از جمله ابوالحسن علی بن محمد الماوردی در قرن ده و یازدهم عیسوی در عراق و ابوالعباس احمد ابن تیمیه در قرن سیزدهم و چهاردهم عیسوی در دمشق که با تعبیر و تفسیر تمامیت گرایی در خدمت پرخاشگری سیاسی قرار گرفته و جو حاکم سیاسی را بر روشنفکران زمان هر لحظه تنگ و تنگ تر ساختند. علاوه بر آن جامعه باجگیر و سنتی شرق زمین از طریق روند انهدام و آبادانی همیشگی خود هم سد ظهور قشر پویا و روشنفکری تازه گردید. در نتیجه برخلاف غرب که روشنفکران در مبارزه رهایی خرد و دانش از پنجه های خرافات، به ویژه کلیسای کاتولیک به یک عامل تعیین کننده مبدل گردیدند، در شرق جنبش روشنفکری نتوانست که در مبارزه با «سنت گرایی و خرافه پسندی» و در رد «فره ایزدی و فره شاهی» به جریان آگاه و متشکل تبدیل گردد.

صدر:

اکنون - پس از این کاوش تاریخی - برمیگردیم به واقعیتهای امروز جامعه افغانی. «روشنفکران» افغانستان تا چه حد واجد این شرایط هستند و در تعریف شما می‌کنند؟

صمیمی:

از آنجائیکه جامعه و کشاندن آن به یک سمت مشخص، یک امر مجرد نبوده، بستگی دارد با مناسبات حاکم تولیدی و بینشهای سیاسی- اجتماعی ناشی از آن. «روشنفکر» - با وجود همه تأثیرپذیری ها از بیرون حلقه اجتماعی خودش - بهمثابه یک انسان آگاه و متعهد فراورده شرایط و محیط و ماحول اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زمان خویش پنداشته میشود. با در نظر داشت این امر، «روشنفکر» افغان همزمانی میتواند در جهت دگرگونی روابط حاکم بهمثابه وجدان آگاه جامعه و استوار بر اصل خردگرایی به تعامل سیاسی بپردازد که با بینش فرا تباری، فرا فرهنگی و فرا سمتی آراسته باشد. ولی ساختار سیاسی- تاریخی کشور و در درون آن بافت تباری و فرهنگ ناشی از آن و در اخیر ویژگیهای شیوه تولیدی سمتی و روابط روبنا استوار بر آن، منجر گردیده به این امر که در تعاملات سیاسی در افغانستان «اصالت روشنفکری» در برهه های مشخص با چاشنیهای همین مشخصات تباری، فرهنگی و سمتی گره خورده است.

از سوی دیگر «روشنفکر» افغانی - نظر به باریک بودن لایهء قشر آگاه در کشور - در عین زمان نقش بازیگر سیاسی را نیز ایفا میکند. «روشنفکران» کشور گویا از «برج عاج روشنفکری» پایین آمده و خود بهمثابه یک عنصر در تعاملات سیاست تطبیقی از طریق نهادهای سیاسی- اجتماعی سهم میگیرند. در آخر آنها این خطر را می پذیرند، که در «روزمرگی سیاسی» غوطه ور گردیده و در نتیجه دید افق روشنفکری شان تیره و تار گردد. در اصل ایفای همین «نقش دوگانگی» - یعنی هم اندیشمند سیاسی و هم بازیگر سیاسی - است که جولانگاه روشنفکر افغانی را محدود میسازد.

در اخیر به مثابه یک عامل خارجی، جغرافیای سیاسی کشورطوری شکل گرفته که کشور، محاط به خشکه و در چهارراه تمدنهای تاریخی، تأثیر پذیری افکار فرامرزی بر «روشنفکر» افغانی چشمگیر است.

صدر:

با در نظر داشت این تشخیص گویا «روشنفکر» افغان در عین زمان مشخصات تباری، فرهنگی و سمتی خودش را با خود حمل میکنند؟

صمیمی:

نظر به مشخصات کلی روشنفکری، یک «روشنفکر» نمیتواند تبار گرا بوده و به ویژه نمیتواند به «برتری تباری» باور داشته باشد. ولی این نکته را نباید بگونهء تعبیر کرد که خواست مشخص تباری هرگز نمی تواند جز داعیه حق طلبی شمرده شود. ولی در عملکردهای سیاسی به ویژه در چهار دهه اخیر معمول گردیده است که نخبگان سیاسی با وجود اعتراف لفظی به

برابری تبارها، در کنشهای سیاسی - به نظر خودشان - از «خواستهای بر حق تباری» به نفع کرسی نشینی بهره برداری ایزاری کرده اند. از همین نگاه در جامعه معمول گردیده است که روشنفکران با پسوند تباری آراسته میگردند. مثلاً گفته میشود روشنفکران تاجیک، پشتون و یا هزاره. تا زمانی که وابستگی تباری سد راه پیاده کردن بینش روشنفکری در عمل نگردد، این «کیستی تباری توأم با اصل فرهنگی و سمتی» یک امر طبیعی بوده، گویا انسان بالاخره در یک محل مشخص، در یک تبار مشخص و در یک محیط فرهنگی مشخص چشم به جهان میگشاید.

صدر:

به این ترتیب گویا جولانگاه «روشنفکر» افغانی از تأثیرپذیری عوامل تباری، فرهنگی و سمتی نیز برخوردار است؟

صمیمی:

با در نظر داشت وابستگی های طبقاتی به مثابه یک اصل مهم، در تعاملات سیاسی- اجتماعی «روشنفکر افغانی» پسوندهای تباری، فرهنگی و از سمتی - نظر به شرایط ویژه - نقش مهم و بعضاً تعیین کننده بازی می کنند. همین جا است که تحت شرایط مشخص روابط اجتماعی- سیاسی افغانستان تبلور خواست دگرگونی روشنفکری را بدون وابستگی های طبقاتی، پیوندهای تباری و ملاحظات سمتی - طوری که گذشته های سیاسی کشور شهادت میدهند - بررسی کردن، الگوی است از « ساده اندیشی » و بدون رعایت «باریک بینی های خردگرایی دانشگاهی».

صدر:

برای جلوگیری از سو تفاهم، این تشخیص ایجاب تشریح بیشتری را میکند.

صمیمی:

نخست از همه شیوه دید «روشنفکران» که در دامن غربت بزرگ گردیده اند، با افکار «روشنفکران» قشرهای بالایی، یعنی کسانی که در بستر نازپرورده شده اند، تفاوت های بنیادی دارد. اگر گروه دوم از دگرگونی صحبت میکند، مراد آن اصلاحات اداری دفتر سالاری است تا امور سیاسی- اقتصادی کشور بدون دشواریهای زائد اداری پیش رود، ولی ساختار سیاسی کم و زیاد «دست نخورده» باقی بماند. این قشر نازپرورده که در بهترین حالت آن «جز اشرافیت انتقادی» حساب میشود، میتواند در چارچوب نظام هوادار مدرنیته خوانده شود. ولی

«روشنفکران» قشرهای پایین، نظر به وابستگیهای طبقاتی و آگاهی از اوضاع رقت بار جامعه ای که در قید اقتدارگرایی نظام درگیر می باشند، خواهان «دگرگونی های بنیادی بوده» و اکثراً پس از تحمل دوره های زندان با اصل تطمیع از طریق کرسی های اداری کمتر تن داده و به مثابه «یک روح متلاطم» در کارزار سیاسی پایداری کرده اند. با در نظر داشت این اصل، بایست خودداری کرد از اینکه همه «روشنفکران» قشرهای پایین جامعه را «انقلابیون مادرزاد» خواند. چنانچه دیده شده که بعضی از این طیف «روشنفکران» - نظر به «التزامات ساختاری و زیرساخت مادی خانوادگی» - بر «احساس طبقاتی» خویش به نفع «ثبات نظام» پرده سکوت و عجولانه کشیده اند. به این طیف میتوان به مثابه «بردگان سیاهپوست» نگاه کرد که در دوران «بردگی»، از جمله در ایالات متحده امریکا در درون خانه های برده داران به حیث «خدمه و عمله» مشغول بودند. اینها هویتشان را در «خدمت صاحبان برده» تشخیص کرده و در زمان قیام بردگان حتی می گفتند که اینها، یعنی بردگان دیگر از «ما» چه میخواهند؟ به این ترتیب این طیف، هویت خود را در پرده توهم و همسو با برده دار تشخیص کرده - خود را با برده داران در یک صف قرار میدادند.

صدر:

تأثیرگذاری این وابستگیها را در راستای اصل «دگرگونی روابط اجتماعی- سیاسی» چگونه ارزیابی میکنید؟

صمیمی:

در رابطه با وابستگی تباری «روشنفکران» در جامعه سنتی که در آن اشخاص انفرادی درازای هویت مدنی، بر هویت تباری اولویت قائل میشوند، در راستای برخورد در قبال «دگرگونی جامعه» برخوردهای متفاوت بروز میکنند. اگر «روشنفکران جوان»، نظر به وابستگیهای تباری از امتیازات مشخص در جامعه برخوردار نمی گردند، مثلاً از احراز کرسیهای دولتی عقب رانده می شوند، با احتمال زیاد این گروه با این تجربه تلخ در کارزار سیاسی به «صفوف انقلابیون» میپیوندند. درحالیکه «روشنفکران» که در وابستگی با روابط تباری، بدون مشخصات شایستگی، از بدو امر از امتیازات برخوردار بوده اند، در مجموع، بدون تحمل زندانهای قرون اوستایی، در خدمت «استحکام نظام حاکم» قرار میگیرند. در اینجا هم میتوان با استثنای برخورد، که خود مؤید جریان کلی است.

همچنان پس منظر وابستگیهای «روشنفکران» با اصل «شهری- دهاتی و کابلی- سمتی» در یک بعد خاص خودش در بینش و کنش سیاسی این قشر نقش بازی میکند. «روشنفکران» که

از ولایات کشور به کابل مسکن گزین میشوند، در یک محیط بیگانه و «برونگرا» خود را در رقابت با «روشنفکران کابلی» دیده که با آنها بهمثابه «اطرافی» برخورد می کردند. این تفاوت حتی در بین «روشنفکران» شهری و دهاتی هم صدق میکند. این «روشنفکران» اطرافی و دهاتی، حتی بدون در نظر داشت وابستگیهای تباری و طبقاتی در چتر یک «هویت سمتی»، مانند هراتی و یا قندهاری باهم در «همزیستی» قرار گرفته و تا حدود مشخص همگام میباشند. همین هویتهای اطرافی، خود یکی از دلایل محسوب میشود که نقش این قشر «روشنفکر» اطرافی و تا اندازه هم دهاتی در تعاملات دگرگونی بنیادی جامعه «بیشتر از تناسب» عرض اندام میکند.

صدر:

واکنشهای سیاسی ناشی از این تعاملات در حیات سیاسی در جامعه چه نوع اند؟

صمیمی:

از آنجایی که حکمرانی اقتدارگرای آل یحیی در کشور با سیاستهای استبدادی نوع خودش بر حفظ و صیانت ساختارهای سنتی استوار بر مشروعیت تباری- تاریخی، از مردم «حق تنفس سیاسی» را گرفته بود، پس واکنش «روشنفکران» به مثابه «سوژه شرافتمند علیه مناسبات قدرت» - میشل فوکو - یک امر التزامی طبیعی خوانده میشود. در این راستا ما در افغانستان شاهد این واکنش ها هستیم:

تسلیمی نکبت بار، نادیده گرایی عجولانه، خودفریبی بزدلانه، مقاومت مدنی شرافتمندانه و در اخیر قیام عادلانه مسلحانه.

صدر:

در این راستا - اضافه بر مشخصات که گویا از جویبار روابط جامعه افغانی آب می خورند - روشنفکران افغانی بیش از همه تحت تاثیر کدام کشورها و کدام افکار قرار گرفته اند؟

صمیمی:

در این مورد بایست اندکی تأمل کرده و به شکل متفاوت پاسخ داد. نخست از همه زمانی که از آزادگی، دموکراسی و عدالت اجتماعی سخن میرود، این اصول «ارزشهای جهان شمول» بوده، طوری که گفته می شود، «پرواز مرغ اندیشه» مرز سیاسی نمیشناسد. ولی در بینشهای سیاسی روشنفکران افغانی ما در برهه های مختلف تاریخ کشور، شاهد تأثیرپذیری ایدئولوژیهای مشخص - دور و یا نزدیک به مرزهای کشور - بوده ایم. چنانچه در جنبشهای روشنفکری در اوایل سده بیستم در افغانستان که در تاریخ کشور به «جنبش مشروطیت» شهرت یافته است، جنبش جوانان روشنفکر افغانی در تأثیرپذیری از «جنبش جوانان ترکی» شکل میگیرد. این جنبش، که در عین زمانکه با هدف «روشنگری افکار» از قید استبداد درونی قوام می گیرد، نظر به وابستگی نظام اقتدارگرای سلطنتی به بریتانیای کبیر همان زمان در گسترش افکار «استقلال طلبی» هم نقش به سزای بازی کرده است. چنانچه در این زمان در کنار طرح قانون اساسی و حکومت مشروطه، تأمین عدالت اجتماعی و انکشاف «علوم» سوژههای کلی این جنبش تلقی می گردند. ولی سرکوبی این جنبش - دست کم در اوایل - هرگز نتوانست که سد راه «آزاد فکری و استقلال طلبی» گردد. ولی پس از سالهای ۱۹۱۹ که با استقلال کشور مصادف میگردد، در همان جنبش دو پارچگی بروز کرده، طوری که یک بخش مشخص خواهان دگرگونیهای بنیادی بوده و بخش دیگر در جهت «محکم کاری» بیشتر روابط کهنه و سنتی عمل کردند. ولی در کل پرچمداران جنبش مشروطه، از جمله محمودلی خان دروازی، محمود بیک طرزی، عبدالهادی داوی، کریم نزیهی و میرزا مهدی چنداولی، این روشنفکران فرهیخته مانند پروانه ها پیرامون شمع آزادگی بال و پر باختند، اما تسلیمی ذلت بار را نپسندیدند. نظر به یک سری از علل سیاسی، مذهبی و همچنان اقتصادی، در اخیر در سال ۱۹۲۹ بر تابوت «جنبش اصلاح طلبی» آخرین میخ «عقب گرایی» کوبیده شد. در عین حال در تاریخ کشور - پس از سال ۱۷۴۷ - برای نخستین بار قدرت سیاسی ارثی در انی تباران به حبیب الله کلکانی، «پسر بچه کرباس پوش برهنه پای تاجیک تبار» منتقل گردید.

صدر:

ولی خواستها و آرمانهای روشنفکری در نیمه دوم قرن بیستم چگونه آب و تاب داشتند؟

صمیمی:

استبداد رژیم آل یحیی، به ویژه در وجود هاشم خان و داود خان، سرداران اقتدارگرای کشور «خداداد» - با همه تلاشهای مذبوحانه، بیدادگری گسترده و زندانهای قرون اوستایی - نتوانست که در مقابل فریاد و دادخواهی و هم چنان عزم راسخ «روشنفکران» راستین کشور

سد گردد. روشنفکران کشور با وجود خفقان سیاسی، یا بهتر نظر به اختناق حاکم سیاسی به زودی و در پیگیری از خواست های مشروطه خواهی و قسما دگرگونی بنیادی نظام در حلقه ها، محفل ها و احزاب سیاسی گرد آمدند، فریاد بلند کردند و در اخیر با قامت های راست روانه زندانها شدند و جان باختند. سازمانهای از قبیل «جوانان بیدار، جمعیت وطن، ندای خلق و اتحادیه محصلین کابل»، همه فریاد عدالتخواهی و ضد اقتدارگرایی سر داده بودند. از جمله میتوان مشخص از سازمان «ویش خلّیان - جوانان بیدار -»، «حزب وطن» و «حزب خلق» نام برد. در مرامنامه حزب وطن در کنار «حفظ تمامیت ارضی و استقلال» کشور، و همچنان «تقویت وحدت ملی» بر اصل «تأمین عدالت اجتماعی» صحه گذاشته میشود. در کنار میر محمد غبار، دانشمند تاریخ کشور، محمد سرور خان جویا، میرمحمدصدیق فرهنگ، برات علی تاج و عبدالحی عزیز در حزب وطن با پایداری کوهپایه های هندوکش در مقابل بیدادگری حاکم مقاومت کردند. به همین منوال حزب خلق خودش را «حزب دموکراسی حقیقی» و پایند به «اصول دموکراسی و انتخابات آزاد» و تأمین «عدالت اجتماعی» میخواند. در کنار داکتر عبدالرحمن محمودی، مبارز نستوه، روشنفکران خجسته از جمله محمدنعیم شایان، مولوی خال محمد خان خسته، محمد یونس خان مهدی زاده، و داکتر عبدالاحد رشیدی در جهت دگرگونیهای بنیادی از تالشهای همیشگی دست برنداشتند. ولی نظام اقتدارگرایی آل یحیی در کنار عبدالرسول پشتون و فیض محمد انگار، بهمثابه رهبران «جوانان بیدار»، روشنفکران پیشآهنگ حزب وطن و حزب خلق و همه روشنفکران دگراندیش را، از جمله رهبران حلقه سیاسی سید اسماعیل بلخی، این روشنفکر خجسته را روانهای زندانهای قرون اوستایی کرد. نظر به پژوهش اهل خبره، قربانیان دور اقتدارگرایی آل یحیی از اوایل سالهای سی تا میانه سالهای شصت قرن بیستم به بیش از سه صد تن بالغ میگردد.

صدر:

اگر دوباره به پرسش اساسی در مورد تاثیر گذاری افکار برون مرزی بر جنبش روشنفکری کشور برگردیم، برداشت شما در این مورد چیست؟

صمیمی:

در تاریخ چند دهه اخیر ما شاهد این واقعیت هستیم که جنبشهای روشنفکری کشور، بهر نام و نشانی هم که خود را آراسته کرده اند، از افکار برون مرزی منطقه ای و جهانی بسیار تاثیر پذیر بوده اند. چنانچه در گام نخست این معضل را با میتوان با مثال جنبش چپ کشور، به ویژه در وجود «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» روشن ساخت. این حزب با پیروی مسنله

«سوسیالیسم نوع اتحاد جماهیر شوروی» و تحلیل طبقاتی احزاب جافتاده کمونیسم را در مورد انکشاف خطی تاریخ به شکل دگم پذیرفته و به این نظر بود که «روابط شیوه تولیدی فنودالیسم» در کشور حاکم بوده و «انقلاب ثور» که در آن حزب آنها با پشتیبانی قوای نظامی گویا نقش پیشاهنگ «طبقه کارگر» را بازی کرده، توانست که کشور را - با حذف مرحله «شیوه تولید سرمایه داری - راساً به سوی «جامعه سوسیالیستی» بکشاند. این تز سیاسی نورمحمد ترکی به مثابه یک «روشنفکر چپی» و «نابغه شرق» از نگاه ایدئولوژیک جزم گرا، از نگاه سیاسی نارسا و از نگاه برداشت اجتماعی جانکاه بوده، و استراتژی سیاسی استوار بر همین برداشت جانفرسا از آب برآمد. رهبران حزبی این تیز انکشاف خطی تاریخ را که بر پایه پژوهش کارل مارکس از روابط تولیدی حاکم در اروپای غربی استوار است، و در نتیجه «اروپا محوری» تلقی می گردد، بدون کم و کاست بر روابط تولیدی یک جامعه سنتی باجگیر با تفاوت‌های چشمگیر سمتی و اصل «پادشاه پدری» و نظام اقتدارگرایی ناشی از همین ساخت التقاطی به شکل دگم انتقال دادند. باز هم اگر در وجود سیاسی همین حزب نظر بی اندازیم، دو فراکسیون حزبی - خلق و پرچم - از دو سمت مختلف تغذیه می کردند. درحالی که فراکسیون پرچم از «حزب توده ایران» و ادبیات سیاسی این حزب به زبان فارسی سخت متأثر بود، فراکسیون خلق - نظر به سوابق کاری نور محمد ترکی در هند - از ادبیات «حزب کمونیست هند» تغذیه میکرد. این تأثیرپذیری تا حدی بود که حزب دموکراتیک خلق حتی شعار حزب کمونیست هند «نان، لباس و خانه» را از خود ساخت. در نتیجه ما در وجود حزب دموکراتیک خلق شاهد برداشت «سوسیالیسم جنوب» - فراکسیون خلق - علیه «سوسیالیسم غرب» - فراکسیون پرچم - هستیم.

اگر بیشتر باز هم با مثال «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» تامل کنیم و ساختار تباری و طبقاتی آنها را موشکافی کنیم، به زودی درمی یابیم که این «روشنفکران چپ» که بایست به تحلیل طبقاتی باور می داشتند، سخت پابند «روابط تباری» بودند. چنانچه اگر فراکسیون پرچم در کل - با تفاوت‌های کم و زیاد و به ویژه در بخش رهبری - همایش بود از قشر بالایی اشرافیت غیر پشتون تبار شهرنشین، در فراکسیون خلق - در کل و به سطح رهبری - روشنفکران پشتون تبار بیشتر با وابستگیهای «سنتی- دهکده» گردآمده بودند. وابستگی تباری و محلی روشنفکران حزب دموکراتیک خلق از همه بیشتر در موقع نمایان می گردد که در آپریل سال ۱۹۹۲ نیروهای مجاهدین در پشت دروازه های کابل گوش به فرمان کمین کرده بودند. درحالی که رهبران پشتون تبار حزب - از جمله جنرال رفیع - در کنار حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار پشتون تبار قرار گرفتند، رهبران حزبی غیر پشتون تبار - تاجیک، ازبک تا هزاره - از جمله محمود بریالی و فرید مزدک و یا عبدالرشید دوستم در همسویی با شورای نظار برای گرفتن کابل به تعاملات سیاسی پرداختند. در کنار مبارزات «شخصیت پرستی» که در وجود نورمحمد ترکی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل و نجیب الله، یعنی دبیران حزبی تبارز می کردند،

همین تمایزات تباری و وابستگیهای شهری- دهاتی تعیین کننده خط مبارزاتی درون حزبی این گروه دفتر سالار افغانی بود. جزمگرایی سیاسی، انحصار طلبی قدرت، عدم پذیرش دگراندیشی و در اخیر استبداد دفتر سالاری حزب حاکم، همه و همه باهم دست داده کشور را در مرداب بحران سیاسی فرو برد.

صدر:

حالا که از مجاهدین نامه گرفته شد، برداشت شما در راستای تأثیرپذیری تباری و افکار برون مرزی در مورد «سازمانهای اسلامی» چیست؟

صمیمی:

باوجود که «نقش فروپاشی نظام» توسط روحانیون در دو مقطع مشخص تاریخ افغانستان- در فروپاشی حکومت اصلاح گرای امان الله (۱۹۲۹) و حکومت اقتدارگرای «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» (۱۹۹۲) - در نگاه نخست روشن می گردد، ولی پیچیدگیهای این معضل از همه اولتر در رابطه به اوضاع سیاسی همین دو برهه ای تاریخی ایجاب بررسی ژرف و متفاوت را مینماید. به اضافه آن مسیر تاریخی نقش «نظام برانداز» روحانیون را نه میتوان تعمیم بخشید و بر همه فراز و نشیب تاریخی قبل از ۱۹۱۹ پیاده کرد. از اینکه روحانیون در جامعه افغانی بانفوذ بوده اند و از طریق مناسبات شان با درباریها در چگونگی نظام سیاسی یکی از مهره های مهم شمرده شده اند، می توان به مثابه یک اصل تاریخی- سیاسی پذیرفت. ولی در اینجا بایست مکث کرد و از چندین نگاه، نظر به برهه های تاریخی و تواناییهای امیران و حکمرانان تفاوت قائل شد. نخست از همه، از نگاه تأثیربخشی روحانیون در سیاستهای بزرگسال، ۱۹۱۹ یعنی آغاز سال حکومت امان الله خان بهمثابه نکته عطف تاریخ خوانده شده میتواند که نقش تخریبی علمای دین - بخوان دیوبندی - آهسته آهسته بیشتر گردد.

در زمان اشغال نظامی کشور توسط قشون سرخ در دهه هشتاد سده بیستم، نظر به عوامل خاص درون مرزی از یکسو و در تأثیرپذیری از جو مذهبی حاکم در منطقه و در اخیر نظر به ساختار جنگ سرد، نقش دین گراها به مثابه «عامل تعیین کننده» در مقاومت ملی بروز کرد. در صورت عدم پشتیبانی نظامی، سیاسی و مالی کشورهای دین گرای منطقه و جهان غرب در کنار «رهبران مجاهدین»، این قشر نه توان بسیج کردن توده ها را داشت و نه کفایت مدیریت منظم یک جنگ درازمدت فرسایشی و سرتاسری در افغانستان را. تازه با فروپاشی حکومت اقتدارگرای «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» رهبران احزاب جهادی بر اریکه قدرت در کابل

تکیه زدند. «نظام اسلامی رهبران جهاد» که خود نمایانگر عدم توانایی های سیاسی- مذهبی و فقدان مدیریت کشوری آنها بود، در عین زمان بیانگر «چرخش کیفی» در برخوردهای سیاسی و مواضع مذهبی تلقی میگردد. با تکیه زدن بر کرسی قدرت، رهبران مذهبی برای نخستین بار بهمثابه یک قشر، دیگر در خدمت درباریان مذهب پناه و مدعیان تاج و تخت سکولار مشرب نبوده بلکه خود «لگام سیاسی» را در دست گرفتند. همچنان با آمدن رهبران جهادی به کابل طیف های مختلف جزم گرایی اسلامی وارد کشور شدند. این «چرخش تاریخی» در دوران گروه التقاطی طالبان هنوز هم پررنگ تر گردید. در دوره پسا طالبی هم قشر روحانی- جهادی توانست تا با اضافه کردن کلمه اسلامی در «جمهوری افغانستان» و قید اسلام به مثابه زیرساخت همه قوانین در قانون اساسی کشور، نقش تعیین کننده بازی کند.

رهبران مجاهدین - با در نظر داشت تفاوت های کم و بیش - که بنیادگرایی دینی را با خود به سرزمین هندوکش به ارمغان آوردند، از جنبش های دینی بنیادگرایی بیرون مرزی سخت متأثر بودند. گستره این تأثیرپذیری از بینش دینی ابوالاعلی مودودی، آیین بنیادگرایی دیوبندی اکوره ختک، سلفی های عربی خلیج فارس، وهابیت عربستان سعودی، اخوانی مصری تا آیین «ولایت فقیه» حاکم در ایران را در برمیگیرد. هر یک از این بینش های مذهبی از تاثیر گذاری معین بر احزاب مشخص سیاسی- جهادی برخوردار بود. در نتیجه - در کنار یک سری از معضله های چندگانه دیگر - همین بنیادگرایی وارداتی بود که در وجود «روشنفکران دینی» منجر به آن گردید تا سرزمین هندوکش بهمثابه یک کشور پیرامونی سالهای متمادی از کاروان تمدن، انکشاف اقتصادی، صلح و عدالت اجتماعی و بالاخره آزادی و دموکراسی عقب نگه داشته شد.

صدر:

پس از این نقد مواضع «روشنفکران» از قماش «حزب دموکراتیک خلق» و «روشنفکران» دین گرای کشور، برمیگردیم به مسئله حاد روز. شما بازیگران اصلی حکومت وحدت ملی را در رابطه با جنبش روشنفکری و به ویژه در راستای اصل «مدرنیته» چگونه ارزیابی میکنید؟

صمیمی:

تصورات سیاسی-اجتماعی حکومت وحدت ملی، با وجود تفاوت های کم و زیاد فکری، در کل بهمثابه یک «برنامه مدرنیته» برای یک کشور پیرامونی وابسته تدوین گردیده اند. همین «برنامه مدرنیته» بیانگر عصاره افکار قشر مشخص اجتماعی- سیاسی کشور تلقی میگردد که به اسم «دموکرات» - دست کم از نگاه اعتراف لفظی - شهرت یافته است.

منشور تیم «اصلاحات و همگرایی» - داکتر عبدالله عبدالله - و هم چنان منشور «تحول و تداوم» - داکتر اشرف غنی - ، بدون شک به مثابه یک «برنامه مدرنیته» برای افغانستان تدوین گردیده اند. ولی این برنامه ها - در بهترین حالت آن - ساختار سیاسی- اجتماعی افغانستان را به یک «مدرنیته وابسته» تبدیل کرده که در پیوند با اندیشه های اقتصادی، حتی «حاکمیت ملی» کشور را تحت پرسش میبرند. از اینکه تیمهای «اصلاحات و همگرایی» و «تحول و تداوم»، به ویژه بخش دانش سالار دانشگاهی این دو تیم از ارزشهای مدرنیته، آنهم در چارچوب جریان فکری حاکم آگاهی دارد، روشن است. ولی معضل اصلی در این «فلاکت ساختاری» نهفته است که ارزشهای مدرنیته با «ذهنیتهای پیش مدرن» از جهت در تضاد قرار می گیرند، چون پیاده کردن بینش مدرن با شیوههای عملی حکمرانی پیش مدرن در تضاد قرار میگیرد. در آخرین تحلیل از ارزشهای سیاسی- اجتماعی مدرن به نفع استحکام حکمروایی قشر حاکم الیگارشسی نو پا استفاده ابزاری صورت میگیرد. در این منوال جامعه با یک «مدرنیته مسخ شده، بدریخت و وابسته» آراسته میگردد.

صدر:

با در نظر داشت این نقد از مواضع «روشنفکران» سه بخش چشم گیر در جامعه افغانی، نظر کلی شما در مورد نقش «روشنفکران افغانی» و باز هم «رسالت این بخش» به شکل فشرده چه است؟

صمیمی:

البته «روشنفکران» نظر به شاخص های طبقاتی، وابستگی های تباری و پیوندهای سمتی خودشان و با تأثیرپذیری از ترکیب این شاخصها، مشی سیاسی خود را تعیین کرده و در آن راه قدم برمیدارند. واضح است که این هم یک امر طبیعی است که بعضیها در نیمه راه، آگاهانه و یا ناخودآگاه، خط عوض میکنند. ولی در مجموع اگر ما بر مسیر افت و خیز جنبشهای سیاسی کشور در چهل سال گذشته نظر بیاندازیم، به زودی درمی یابیم که در حدود بیست هزار روشنفکر کشور به مثابه «پیشتازان سیاسی»، هر طیف به ذات خود با پیروی از اصل «رد دیگراندیشان و نفی دیگر کیشان» تلاش کرده تا «سرنوشت میلیونهای» انسان بی آلایش را در سرزمین هندوکش به تنهایی تعیین کند. نهادها و احزاب گوناگون ناشی از همین شاخص های طبقاتی، تباری و سمتی با چاشنیهای افکار دینی، سوسیالیستی، ملی گرایی و دفتر سالاری در صحنه سیاسی کشور، به ویژه در چند ده های اخیر با هم دست و پنجه نرم کرده اند. امروز با سپری شدن دهها سال نکبت بار، کشور هنوز هم در همین آتش تکروی های سیاسی،

انحصارگرایی های نظری و عدم بردباری های اجتماعی می سوزد. مشکل اساسی «فکرهای بسته» یک بخش معین این قشر هم در این نکته نهفته است که دهن آنها همیشه باز است. بدون اینکه در تلاش تدوین مشی سیاسی- اقتصادی با بدیل های درخور یک کشور پسمانزعه باشند، هنوز هم اندوخته های فکری منجمد گذشته را به مثابه «توشه سفر» نشخوار میکنند. همین بخش از قشر روشنفکر با تحلیل نارسا از ساخت جامعه، از «تافته بدریخت فکری شان» با قد و اندام ملت غم سرشت قبای گشاد و مضحک می برند. این یک مسئله زمانی است که «مادر وطن»، این سرزمین آغشته به خون، سکوت سنگین را بشکند و این طیف «روشنفکران» را به دادخواهی تاریخی فراخواند. رهایی از بن بستهای ساختاری - بیشتر از هر زمان دیگر - ایجاب تدابیر سیاسی مناسب، اندیشه های اجتماعی درخور کشور و پیشکش نمودن برنامه های انکشاف اقتصادی استوار بر اصول «رفاه همگانی» را مینماید.

فراخوان سیاسی فرانز فانون، روشنفکر فرهیخته و یکی از «نظر پردازان پسااستعمار» در خطاب به روشنفکران جهان سومی کماکان مانند گذشته ها، هنوز هم از ارزش والای تاریخی برخوردار است: او ندا میزند:

«برماست که دیوار دیریا و تیره دلی را ... بشکافیم و از آن بیرون آییم. خورشیدی که فردا در برابر ما طلوع میکند، بایست ما را استوار، اندیشمند و بالنده بیابد».